



Moral Life Approach in the Philosophy of Immanuel Levinas

Mahmoud Abbasi^{*1}, Seyed Ahmad Fazeli²

1 PhD student in Ethics, University of Qom, Qom, Iran

2 Associate Professor, Department of Ethics, University of Qom, Qom, Iran

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research
Article

Received:
2023/5/29
Accepted:
2023/11/8

Immanuel Levinas is considered one of the most important philosophers of the new age. The importance of his philosophy is more apparent in the field of ethics. Levinas's moral philosophy revolves around the "other". In the structure of Levinas's moral philosophy, one central subject is out of priority and another is given priority. For Levinas, the other is not a passive person, but an active person whose face indicates messages and moral commands, and the subject, by receiving these messages and moral commands, feels the duty to be accountable and responsible to the other. The continuity of this accountability and responsibility leads to a moral life. But the problem is that the approach to moral life in the structure of Levinas's moral philosophy is based on what basis? And in other words; What are the components of a moral life in the structure of Levinas's moral philosophy? Levinas believes that the subject finds an inner desire and pull towards the other when facing another's face. This internal desire and tension towards the other, which originates from the subject's desire for infinity and perfection, is a fundamental and metaphysical desire and leads to the subject's moral relationship and interaction with the other and ultimately to moral life. Within the moral life, the subject finds his true identity, which is a moral identity, and by cultivating his moral talents, he steps on the path of becoming infinite and achieving perfection.

Keywords: Subject, face, other, moral life, sense of duty, infinite responsibility.

Cite this article: Abbasi, Mahmoud & Fazeli, Seyed Ahmad (2023). Moral Life Approach in the Philosophy of Immanuel Levinas. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 2, No. 1, pp. 65-92.

DOI: 10.30479/wp.2023.18858.1043

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* Corresponding Author; **E-mail:** abassimahmoud90@yahoo.com



فصلنامه علمی

فلسفه غرب

سال دوم، شماره اول (پیاپی ۵)، بهار ۱۴۰۲

شاپا چاپی: ۲۸۲۱-۱۱۶۴

شاپا الکترونیک: ۲۸۲۱-۱۱۵۴



رهیافت زندگی اخلاقی در فلسفه ایمانوئل لویناس

محمود عباسی*^۱، سیداحمد فاضلی^۲

۱ دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، قم، ایران

۲ دانشیار گروه فلسفه اخلاق، الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

دریافت:

۱۴۰۲/۳/۸

پذیرش:

۱۴۰۲/۸/۱۷

ایمانوئل لویناس را یکی از مهم‌ترین فیلسوفان عصر جدید می‌شمارند. اهمیت فلسفه او بیشتر در اخلاق نمایان می‌شود. فلسفه اخلاق لویناس بر محور «دیگری» می‌چرخد. در ساختار فلسفه اخلاق وی سوژه‌محوری از اولویت خارج می‌شود و دیگری اولویت پیدا می‌کند. دیگری برای لویناس یک انسان منفعل نیست، بلکه انسانی فعال است که چهره او بر پیام‌ها و فرامین اخلاقی دلالت می‌کند و سوژه نیز با دریافت این پیام‌ها و فرامین اخلاقی، در خود احساس وظیفه می‌کند که خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند. استمرار این پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری به زندگی اخلاقی منتهی می‌شود. اما مسئله این است که رهیافت زندگی اخلاقی در ساختار فلسفه اخلاق لویناس بر چه مبنایی استوار است؟ به تعبیر دیگرک مؤلفه‌های یک زندگی اخلاقی در ساختار فلسفه اخلاق لویناس کدام‌اند؟ لویناس بر این باور است که سوژه هنگام مواجهه با چهره دیگری، میل و کششی درونی نسبت به دیگری پیدا می‌کند. این میل و کشش درونی نسبت به دیگری که از میل سوژه به نامتناهی و کمال سرچشمه می‌گیرد، یک میل بنیادین و متافیزیکی است و به رابطه و تعامل اخلاقی سوژه با دیگری و در نهایت، به زندگی اخلاقی منجر می‌شود. سوژه در درون زندگی اخلاقی، هویت حقیقی خود را که یک هویت اخلاقی است، پیدا می‌کند و با پرورش استعدادهای اخلاقی خود، در مسیر نامتناهی شدن و دستیابی به کمالات گام بر می‌دارد.

کلمات کلیدی: سوژه، چهره، دیگری، زندگی اخلاقی، احساس وظیفه، مسئولیت نامتناهی.

استناد: عباسی، محمود؛ فاضلی، سیداحمد (۱۴۰۲). «رهیافت زندگی اخلاقی در فلسفه ایمانوئل لویناس رهیافت».

فصلنامه علمی فلسفه غرب. سال دوم، شماره اول (پیاپی ۵)، ص ۹۲-۶۵.

DOI: 10.30479/wp.2023.18858.1043



ناشر: دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسندگان.

* نویسنده مسئول؛ نشانی پست الکترونیک: abassimahmoud90@yahoo.com

مقدمه

درک اندیشه‌های لویناس منوط به نقد او از سیر کلی تاریخ فلسفه غرب است. دو تعبیر مهم در این نقد، که به نظر می‌رسد لویناس آنها را از رساله سوفیست افلاطون به‌عاریت گرفته است، «همان»^۱ و «غیر»^۲ است. لویناس معتقد است تاریخ فلسفه غرب، تقلیل «غیر» به «همان» یا «دیگری» به «خویش» است (Levinas, 1969: 40). هستی‌شناسی در تاریخ فلسفه غرب، ریشه طولانی دارد و پیاپی کوشیده هر غیری را به امری واحد، یا همان، تقلیل دهد. به نظر می‌رسد هستی‌شناسی تلاش می‌کند غیر را از کار بیاندازد تا بدین صورت، از خود در برابر هر تهدیدی که توسط غیر ایجاد می‌شود، دفاع کند. این فلسفه از نگاه لویناس، «فلسفه همان» یا «همسان‌سازی» است (علیا، ۱۳۸۸: ۳۷). هستی‌شناسی با غیر کنار نمی‌آید و دائم می‌کوشد آن را به همان تقلیل دهد، یا همان یا غیر را در درون تمامیتی قرار دهد که چیزی ورای آن نباشد.

غیر یا دیگری از نگاه هستی‌شناختی، گسستی از همان است و این جدایی از راه جذب و انحلال غیر در همان رفع می‌شود. در این رویکرد، نوعی بازگشت به خویش در جریان است. این چیزی است که لویناس از آن با تعبیری همچون «تمامیت‌خواهی»، «جهان‌گشایی همان»، «سلطه‌جویی» و «خودمحوری» نام می‌برد. برای مثال، آموزه تذکار در افلاطون بر این روند تمامیت‌خواهی هستی‌شناختی تأکید می‌کند. آموزه تذکار از این موضوع حکایت می‌کند که من چیزی از دیگری فرامی‌گیرم مگر اینکه از قبل در درون من وجود دارد یا نهادینه شده است. در پدیدارشناسی هوسرل «خود استعلایی» منشأ هرگونه شناخت و معنایی است که هر غیری، از خدا تا دیگری و تا اعیان، در درون آن متقوم می‌شود. لویناس با استناد به این تعبیر، رویکرد هوسرل را به‌نوعی «خویش‌شناسی» می‌داند که در سراسر فلسفه غرب نمایان است. از دیدگاه لویناس، این رویکرد، نفی تفاوت، تعالی، استعلا و تقلیل تعالی به حلول را به ارمغان می‌آورد. از این‌رو، او سیر فلسفه غرب را نوعی تقلیل‌گرایی می‌داند.

لویناس معرفت‌شناسی را ذیل همین رویکرد هستی‌شناختی می‌آورد (دیویس، ۱۳۸۶: ۳۳). او بر این باور است که معرفت و مفهوم‌پردازی، نوعی تصاحب و سلطه به‌همراه خود دارد. معرفت و فهم، به‌سلطه در آوردن و تحت انقیاد درآوردن است. معرفت و مفهوم‌پردازی، غیرها و تفاوت‌ها را تحت سلطه درمی‌آورند و آنها را در قالب مفاهیم کلی، به امر واحد و همان‌ها تبدیل می‌کنند. قدرت، سلطه و تحت انقیاد درآوردن، تمامیت‌خواهی سیاسی و... در نهایت، از همین تمامیت‌خواهی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه برمی‌خیزند.

لویناس می‌کوشد در مقابل چنین دورنمایی بایستد و در نظر دارد مواجهه با غیر و دیگری داشته باشد که در نهایت، نتوان آن را به هستی‌شناسی تقلیل داد. او بر غیریت غیر تأکید می‌کند و دیگری را از جهت دیگربودگی می‌ستاید و بر آنچه را که تقلیل غیر به همان می‌داند، خط بطلان می‌کشد (Levinas, 1991: 15). از دیدگاه لویناس، غیر یا دیگری، از فهم ما فراتر می‌رود و مواجهه ما با دیگری، نه در فهم، بلکه در ملاقات شکل می‌گیرد. به‌عقیده وی، غیر یا دیگری، تقلیل‌ناپذیر است. لویناس در برابر مفاهیمی

همچون تقلیل، تمامیت، حلول، بازگشت و فراگرفت که رویکرد هستی‌شناختی دارند، مفاهیمی همچون نامتناهی، خارجیت، استعلا و تعالی را مطرح می‌کند که سر رشته مواجهه غیر یا دیگری هستند. در حقیقت، لویناس تلاش می‌کند وحدت‌سازی و تمامیت‌خواهی سنت فلسفه غرب را بشکند و غیریت و گوناگونی که نمایانگر سوژه‌های دیگر است را آشکار کند، و هویت حقیقی و مستقل آنها را به رسمیت بشناسد، به نحوی که سوژه را مجاب کند به دیگر سوژه‌ها یا دیگر انسان‌ها، احترام بگذارد و با آنها رفتار اخلاقی داشته باشد. در چنین شرایطی، حتی لویناس گامی بزرگ‌تر برمی‌دارد و این دیگری را بنیان فلسفه اخلاق خود، که در حقیقت همان فلسفه اولی است، قرار می‌دهد؛ به تعبیر دیگر، لویناس دیگری را مبنای فلسفه اولی قرار می‌دهد.

در این وضعیت، در ساختار فلسفه لویناس، ابتدا باید بنیان اخلاقی دیگری توجیه شود تا بتوان بنای نظام‌های اخلاقی متعدد را توجیه کرد. در این شرایط، اخلاق توصیه‌ای، اخلاق هنجاری و به یک معنا، فرااخلاق، مشروعیت پیدا نمی‌کنند مگر اینکه پیش از آن، بنیان اخلاقی دیگری در ساختار فلسفه لویناس توجیه‌پذیر شود. از این رو، می‌توان گفت لویناس با آگاهی از مشکلات و انتقاداتی که بر سنت فلسفه غرب وارد است، تلاش می‌کند محور فلسفه خود را از سوژه‌محوری به دیگری‌محوری تغییر دهد (Ibid, 13) تا فلسفه او گرفتار آن مشکلات و انتقادات بنیادین نشود.

زندگی اخلاقی در فلسفه لویناس و مبنای توجیهی آن

لویناس تلاش دارد تجربه‌ای را پدیدارشناسی و توصیف نماید که از آن غفلت شده است. این تجربه از دیدگاه او «تجربه دیگری در رابطه با دیگری» است. رابطه با دیگری، چیزی است که لویناس بدان متافیزیک می‌گوید و «میل ما به رابطه با دیگری را میل متافیزیکی می‌نامد» (Idem, 1969: 33). لویناس از یک رابطه سخن می‌گوید که در این رابطه، سوژه به سوی یک «دیگری» حرکت می‌کند؛ دیگری که نه دست‌یافتنی است، نه به چنگ آمدنی، نه قابل شناخت و نه قابل لمس. دیگری در مقولات شناخت سوژه نمی‌گنجد. این امر به کلی برای پدیدارشناسی ناممکن است، زیرا قوام تجربه از آگاهی سوژه شروع می‌شود.

دیگری به طور کلی، از حوزه کنترل و نظارت سوژه فراتر می‌رود. دیگری نه در مکان است و نه در زمان. دیگری در هستی نمی‌گنجد و از هر آنچه که بدان می‌اندیشیم و بدان نائل می‌شویم، فراتر می‌رود. میل به دیگری، همان میل بنیادین بشر است که می‌خواهد همواره از حد خود فراتر برود و به سوی یک سر حد تازه حرکت کند. این سر حد تازه، از هر حدی استعلاء می‌جوید. میل به دیگری «میل به نامتناهی» است، زیرا دیگری لویناس، یک نامتناهی است. هر آنچه که متناهی باشد، در یک تمامیت و کلیت محدود می‌شود، اما دیگری در هیچ تمامیتی نمی‌گنجد. رابطه با نامتناهی را نمی‌توان در قالب تجربه بیان کرد، زیرا نامتناهی از تفکری که بدان می‌اندیشد، فراتر می‌رود.

نام دیگری که لویناس بر رابطه و میل به دیگری می‌نهد، «میل به کمال» است. کمال و میل به آن،

هیچ حد نهایی ندارد. هیچ‌گاه نمی‌توان نقطه‌ای را مشخص کرد که در آن کمال حاصل شود. مکان، کمال بی‌مکانی است، زیرا به هر نقطه و مکان جدید که برسیم، کمال از آن فراتر می‌رود و افق جدیدی از کمال برای ما روشن می‌شود. نامتناهی و کمال، به یک امر واحد اشاره دارند؛ به امری که نمی‌توان با آن در قالب مقولات هستی‌شناختی همچون بودن، امکان‌بازنمایی و... سخن گفت. نامتناهی و کمال یک تصور است؛ تصور به صرف تصور، نه یک تصور یا بازنمایی از متعلقی خاص.

میل به نامتناهی و میل به کمال، دو ویژگی ممتاز برای سوژه محسوب می‌شوند (Ibid, 41). این دو ویژگی، نیروی محرکه سوژه هستند تا بتواند میل به دیگری داشته باشد. میل به دیگری برای سوژه به نوعی میل به اخلاق و زندگی اخلاقی است. در حقیقت، میل به نامتناهی و میل به کمال برای سوژه، بر زندگی اخلاقی دلالت می‌کند. سوژه ابتدا نسبت به دیگری مسئولیت اخلاقی پیدا می‌کند و این مسئولیت اخلاقی بر زندگی اخلاقی دلالت می‌کند.

به نظر لویناس، میل به دیگری یک میل بنیادین است که در طبیعت سوژه نهفته است. سوژه تا هنگامی که تنهاست و هنوز در مواجهه با چهره دیگری قرار نگرفته، می‌کوشد با رویکرد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به تمام موضوعات بنگرد. این رویکرد، نوعی جهان‌بینی بر سوژه حاکم می‌کند، به گونه‌ای که می‌تواند بر تمام موضوعات و امور سیطره پیدا کند و آنها را در راستای رفاه و منافع خود هماهنگ نماید.

سوژه هنگامی میل به نامتناهی و کمال دارد، بدین معناست که میل به زندگی اخلاقی دارد. با توجه به اینکه لویناس معتقد است سوژه به واسطه چهره دیگری که به نوعی زبان اخلاق است، میل به دیگری و رابطه با او پیدا می‌کند که از میل سوژه به نامتناهی و کمال سرچشمه می‌گیرد. می‌توان نتیجه گرفت که میل به زندگی اخلاقی به نوعی میل بنیادین سوژه است (Critchley, 2004: 190). سوژه به زندگی اخلاقی، میل و کشش درونی در خود احساس می‌کند، زیرا در یک زندگی اخلاقی است که می‌تواند تمام پیش‌فرض‌ها و جهان‌بینی خود را کنار بگذارد و هویت حقیقی خویش را آشکار سازد.

سوژه در یک زندگی اخلاقی، خود را در برابر چهره دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی می‌داند. سوژه در یک زندگی اخلاقی، استعدادهای اخلاقی خود را پرورش می‌دهد و در مسیر نامتناهی شدن و تحقق کمالات گام برمی‌دارد. این رویکرد سوژه، گام نهادن در یک قلمرو استعلایی اخلاقی است، زیرا سوژه در این رویکرد، هویت حقیقی خود را پیدا می‌کند و با پذیرش پاسخگویی و مسئولیت اخلاقی نسبت به دیگری، سهم اخلاقی خود را در یک زندگی اخلاقی یا جامعه اخلاقی ایفاء می‌کند.

پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه نسبت به دیگری؛ بر زندگی اخلاقی دلالت دارد (Levinas, 1991: 10). زندگی اخلاقی نزد لویناس، زندگی‌ای نیست که سوژه در آن انتخاب نماید که آیا اخلاقی زندگی کند یا نه؛ بلکه زندگی اخلاقی برای لویناس، موقعیتی است که سوژه در آن انتخاب کرده تا اخلاقی زندگی کند. در واقع، هنگامی که سوژه در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد، در این لحظه تصمیم می‌گیرد اخلاقی

زندگی کند، و هنگامی که سوژه تصمیم گرفت اخلاقی زندگی کند، یک موقعیت و یک قلمرو استعلایی از اخلاق شکل گرفته که سوژه در آن می‌تواند در مسیر نامتناهی شدن و تحقق کمالات اخلاقی گام بر دارد. به نظر می‌رسد زندگی اخلاقی هنگامی معنا پیدا می‌کند که سوژه درون یک اجتماع یا یک جامعه قرار داشته باشد، زیرا هنگامی که می‌گوییم رابطه با دیگری یک میل بنیادین در سوژه است و منشأ آن نیز میل به نامتناهی و میل به کمال است، مقصود این است که سوژه رو به سوی دیگری و رابطه با دیگری دارد. در این وضعیت، سوژه یک سوژه تنها و انزواطلب نیست، بلکه میل بنیادین و متافیزیکی دارد که با دیگری و چهره دیگری ارتباط داشته باشد. صرف ارتباط سوژه با یک «دیگری»، یا صرف ارتباط سوژه با دیگری‌ها، زمینه‌ساز تعامل اجماعی و تأسیس جامعه است.

منشأ تعامل سوژه و دیگری رویکرد اخلاقی است و بر زندگی اخلاقی دلالت می‌کند. زندگی اخلاقی برای سوژه، نوعی از زندگی نیست که سوژه در مکانی نشسته باشد و صرفاً با رویکرد نظری، به مسائل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در اخلاق بپردازد و به وضع یا کشف قاعده‌ها و قوانین اخلاقی اقدام نماید؛ زندگی اخلاقی برای سوژه همان زندگی روزمره وی می‌شود، با محوریت احترام به دیگری! یکی از ویژگی‌های قابل توجه در فلسفه لویناس ارتباطی است که می‌توان بین مسئولیت‌پذیری و زندگی اخلاقی یافت. سوژه هنگامی که در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد، میل به رابطه با دیگری پیدا می‌کند، به گونه‌ای که خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر می‌داند. استمرار این رویکرد در ساحت زندگی روزمره سوژه، به نوعی زندگی اخلاقی تبدیل می‌شود که مقدمه تأسیس یک جامعه اخلاقی است.

زندگی اخلاقی در اندیشه لویناس، آن نوع زندگی نیست که سوژه با بررسی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، قاعده‌ها و قوانین اخلاقی را وضع یا کشف نماید و آن را در زندگی خود به کار گیرد، یا قاعده‌ها و قوانین اخلاقی نیست که منشأ آن، الهیات یا شارع مقدس باشد، بلکه زندگی اخلاقی برای لویناس از میل سوژه به رابطه با دیگری، هنگام مواجهه با چهره دیگری برمی‌آید، و محور آن اخلاق است؛ بدین صورت که هنگامی که سوژه در مواجهه با دیگری قرار می‌گیرد و چهره دیگری را کشف می‌کند، درمی‌یابد که «چهره سخن می‌گوید» (Critchley, 2004: 67) و به نوعی حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است، و با تحقق این پیام‌ها و فرامین اخلاقی در رفتارش، می‌تواند خود را از متناهی شدن خارج کند و با پرورش استعدادهای اخلاقی و دستیابی به کمالات، خود را در مسیر نامتناهی شدن قرار دهد. این فرایند در ساحت زندگی روزمره سوژه رخ می‌دهد و استمرار آن به نوعی زندگی اخلاقی منتهی می‌شود که تا پیش از این، سوژه با آن مواجهه نبوده است.

سوژه هنگامی که مسئولیت اخلاقی بپذیرد و به نوعی زندگی اخلاقی را تجربه کند، آن‌گاه به میل بنیادینش پاسخ داده است. سوژه هنگامی که به رابطه با دیگری میل دارد، در حقیقت، به مسئولیت اخلاقی نسبت به دیگری میل دارد. مسئولیت اخلاقی نسبت به دیگری مهم‌ترین محور فلسفه اخلاق

لویناس است. لویناس تلاش می‌کند با انتقاد از سنت فلسفه غرب، به‌ویژه فلسفه اخلاق، بر مسئولیت اخلاقی سوژه در مواجهه با دیگری تأکید کند (علیا، ۱۳۸۸: ۱۵۹). دیگری تنها موجودی است که سوژه باید نسبت به او پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد.

در حقیقت، میل به نامتناهی و میل به کمال، مبنایی برای رابطه با دیگری در نظر گرفته می‌شوند که در نهایت، رهیافت زندگی اخلاقی بر آن استوار می‌گردد. سوژه مادامی که میل به نامتناهی پیدا نکند و میل به کمال نداشته باشد، به رابطه با دیگری رهنمون نمی‌شود. رابطه با دیگری و استمرار آن، گام نهادن در مسیر زندگی اخلاقی و تشکیل جامعه اخلاقی است. میل به نامتناهی و میل به کمال، در ذات سوژه نهفته است و هنگامی آشکار می‌گردد که سوژه در مجاورت و نزدیکی دیگری قرار بگیرد.

تعامل سوژه و دیگری، برای تحقق زندگی اخلاقی لازم است، نه سوژه به‌تنهایی می‌تواند زندگی اخلاقی داشته باشد و نه دیگری تنها؛ گویی دیگری رسالت دارد با حضور در میدان نگاه سوژه، پیام‌ها و فرامین اخلاقی را به سوژه منتقل کند و سوژه نیز وظیفه دارد این پیام‌ها و فرامین اخلاقی را از چهره دیگری دریافت کند و آنها را در رفتار خود متجلی سازد. البته در فلسفه لویناس، در تعامل سوژه با دیگری، این دیگری است که اولویت دارد. دیگری همچون خورشیدی است که سوژه را با نور اخلاق روشن می‌کند و سوژه را از تاریکی پیش فرض‌ها و جهان‌بینی خود می‌رهاند.

تعامل اخلاقی و زندگی اخلاقی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که در فلسفه لویناس آشکار می‌شود (Levinas, 1969: 145). در حقیقت، تعامل اخلاقی و زندگی اخلاقی بهترین نتیجه‌ای است که می‌توان از رابطه سوژه و دیگری به‌دست آورد. از این رو، سوژه و دیگری در جنبه اخلاق به یکدیگر احتیاج دارند تا بتوانند جایگاه اخلاقی خود را پیدا کنند. تعامل اخلاقی سوژه و دیگری، و زندگی اخلاقی سوژه در همسایگی دیگری، حاصل فلسفه اخلاق لویناس است. می‌توان گفت فلسفه اخلاق لویناس، اجتماعی است و فردی نیست (دیویس، ۱۳۸۶: ۱۶۵)؛ بدین معنا که سوژه به‌تنهایی و با وضع یا کشف قواعد و قوانین اخلاقی، نمی‌تواند به زندگی اخلاقی رهنمون شود، بلکه باید در مواجهه با دیگری و در مجاورت و نزدیکی با دیگری قرار بگیرد تا بتواند به زندگی اخلاقی رهنمون شود. سوژه مد نظر لویناس، باید رو به‌سوی دیگری داشته باشد و دیگری که یک انسان است را شایسته احترام و پذیرش مسئولیت اخلاقی بداند. در حقیقت، سوژه احساس وظیفه می‌کند که به یک انسان، احترام بگذارد و در برابر او مسئولیت‌پذیر باشد.

سوژه میل به نامتناهی و کمال دارد، سوژه میل به دیگری دارد، سوژه میل به اجتماع دارد، سوژه میل به جامعه دارد. رویکرد اخلاقی در سوژه است که باعث می‌شود سوژه اجتماعی باشد. سوژه به این باور می‌رسد که مسیر دست‌یابی به نامتناهی و کمال، دیگری است. سوژه‌ای که رو به‌سوی دیگری و رابطه با دیگری داشته باشد، بر این موضوع دلالت می‌کند که سوژه اجتماعی است و سوژه‌ای که اجتماعی باشد، بدین معناست که می‌تواند در یک جامعه زندگی کند. سوژه هنگامی که در همسایگی دیگری قرار

می‌گیرد، نوعی زندگی اخلاقی را تجربه می‌کند و در این زندگی اخلاقی، خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر می‌داند.

در ساختار فلسفه لویناس، زندگی اخلاقی صرفاً برای رابطه سوژه و دیگری به‌کار گرفته می‌شود و به رابطه سوژه با موجودات دیگر یا سوژه با محیط پیرامونی، همچون اجسام و اشیاء، اطلاق نمی‌شود (Levinas, 1991: 54). در تجربه زندگی اخلاقی، تعامل سوژه و دیگری به‌حد اعلی می‌رسد تا جایی‌که سوژه، اخلاق را در چهره دیگری می‌بیند. در حقیقت، دیگری که یک انسان است، بر اخلاق دلالت می‌کند و سوژه نیز هنگام مواجهه با چهره دیگری، با خودنمایانگری اخلاق مواجهه می‌شود. می‌توان گفت: دیگری، نماینده اخلاق است. چهره دیگری حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است و سوژه باید این پیام‌ها و فرامین اخلاقی را دریافت کند.

به نظر می‌رسد رهیافت زندگی اخلاقی در فلسفه لویناس بر بنیاد فلسفه او شکل گرفته باشد و بنیاد فلسفه لویناس «رابطه با دیگری» است (Critchley, 2004: 64). بنیاد رابطه با دیگری نیز از یک میل متافیزیکی تشکیل می‌شود و آن، میل به نامتناهی و میل به کمال است. میل به نامتناهی و میل به کمال، دقیقاً هنگامی شکل می‌گیرد که سوژه در همسایگی و در مجاورت و نزدیکی چهره دیگری قرار گرفته باشد. بنیاد رابطه سوژه با دیگری در فلسفه اخلاق لویناس بر مبنای میل سوژه به نامتناهی و میل به کمال توجیه می‌شود. سوژه هنگامی که در مواجهه با دیگری قرار می‌گیرد و چهره دیگری را کشف می‌کند، درمی‌یابد که چهره به‌مثابه یک گفتار یا زبان، بر پیام‌ها و فرامین اخلاقی دلالت می‌کند و سوژه وظیفه دارد که به این فراخوان چهره پاسخ دهد و در برابر او مسئولیت بپذیرد. پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در مواجهه با چهره دیگری، رویکرد اخلاقی دارد.

تعامل اخلاقی سوژه و دیگری نیز در ساحت زندگی روزمره اتفاق می‌افتد و بر این استدلال متکی نیست که سوژه نخست باید با رویکرد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به وضع یا کشف قواعد و قوانین اخلاقی پردازد و سپس، مطابق با این قواعد و قوانین اخلاقی وضع شده، با دیگران رفتار نماید. اساس این رویکرد سوژه‌محوری بر مبنای جهان‌بینی سوژه شکل می‌گیرد و ناخودآگاه، رفاه و تأمین منافع سوژه بر این رویکرد تأثیری به‌سزا دارد.

تعامل اخلاقی سوژه و دیگری در ساحت زندگی روزمره، بر محوریت حضور دیگری متکی است؛ بدین معنا که مادامی‌که دیگری حضور نداشته باشد و در میدان نگاه سوژه قرار نگیرد، اساساً اخلاق شکل نمی‌گیرد، زیرا سوژه باید هستی‌انضمامی حضور دیگری را دریابد و دیگری را در مجاورت و نزدیکی خود احساس نماید تا میل رابطه با دیگری در او شکل بگیرد. در این صورت است که سوژه متناهی، خود را در برابر چهره یک دیگری، نامتناهی می‌بیند و آنگاه خود را نسبت به او پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی می‌شمارد.

تعامل اخلاقی سوژه و دیگری با محوریت دیگری، بر این موضوع دلالت می‌کند که فلسفه لویناس

یک فلسفه اجتماعی با بنیادی کاملاً اخلاقی است (دیویس، ۱۳۸۶: ۱۶۶). در فلسفه اخلاق لویناس نمی‌توان از سوژه تنها یا دیگری تنها سخن گفت. سوژه هنگامی که در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد، رو به سوی دیگری دارد. دیگری برای سوژه به مثابه یک راهنما و منجی است که او را از پیش فرض‌ها و جهان‌بینی خود می‌رهاند و با حقایق و ارزش‌های واقعی آشنا می‌کند. البته، دیگری در جستجوی به سیطره در آوردن سوژه نیست؛ دیگری به سوژه امر و نهی نمی‌کند. از این رو، زندگی اخلاقی سوژه بهترین دستاوردی است که فلسفه لویناس برای سوژه به‌ارمغان می‌آورد. سوژه‌ای که زندگی اخلاقی داشته باشد، به واسطه آن، استعداد‌های اخلاقی خود را پرورش می‌دهد و به کمالات اخلاقی دست پیدا می‌کند.

مؤلفه‌های زندگی اخلاقی در بستر فلسفه لویناس

هنگامی که سوژه در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد، چهره به مثابه یک گفتار یا زبان، به سوژه فراخوان می‌دهد تا به دیگری احترام بگذارد و رفتار اخلاقی داشته باشد. سوژه نیز هنگام مواجهه با دیگری و این فراخوان، میل به رابطه با دیگری پیدا می‌کند که از میل او به نامتناهی و کمال نشأت می‌گیرد. میل سوژه به رابطه با دیگری، به تعامل اخلاقی میان سوژه و دیگری می‌انجامد و استمرار آن به یک زندگی اخلاقی منتهی می‌شود که به واسطه آن، سوژه با دیگری، یا انسان‌ها با یکدیگر، در نهایت اخلاق و احترام رفتار می‌کنند. از این رو، در اندیشه لویناس می‌توان مؤلفه‌های ذیل را برای یک زندگی اخلاقی برشمرد:

۱- مسئولیت نامتناهی

در فلسفه لویناس، نسبت سوژه با دیگری بر اساس شناخت نیست، بلکه این نسبت، در میل به رابطه با دیگری شکل می‌گیرد (Levinas, 1991: 61-62). اساس این رابطه را مسئولیت اخلاقی سوژه نسبت به دیگری تشکیل می‌دهد. اخلاق در مواجهه سوژه با دیگری به ظهور می‌رسد و مجاورت با دیگری، ارتباط اخلاقی بنیادینی را بنا می‌نهد که در آن، التزام و تعهد به دیگری مقدم بر هر اختیاری است. اخلاق به مثابه مسئولیت، غیر قابل تقلیل به منطقی و عقل است.

از دیدگاه لویناس، سوژه در همسایگی با دیگری، همواره در معرض او و مسئولیت در برابر او قرار دارد. مسئولیتی که سوژه را به پاسخ‌فرامی‌خواند، پاسخ به حق دیگری برای زنده بودن است. سوژه در مواجهه با دیگری، گریزی از پاسخ ندارد. او در معرض درخواست دیگری است و همواره سنگینی بار مسئولیت دیگری را بر دوش می‌کشد و در همین پاسخگویی، سوژگی خود را تداوم می‌بخشد.

این مسئولیت بدون قید و شرط و بی‌پایان^۳ تنها بر عهده سوژه است و شامل مسئولیت متقابل دیگری نیست، چراکه سوژگی و انسان بودن، همین فرارفتن از خویش، خود را در معرض دیگری قرار دادن، و مسئول بودن برای دیگری است. از این رو،

مسئولیت من (سوژه) نه تنها شامل اعمال گذشته، حال و آینده خودم، بلکه شامل اعمال گذشته، حال و آینده دیگران نیز می‌شود، و این دیگری نه تنها کسانی را که می‌شناسیم، بلکه کسانی را هم که نمی‌شناسیم، گذشتگان و آیندگان را نیز، در بر می‌گیرد. (علیا، ۱۳۸۸: ۱۵۹)

لویناس معتقد است مسئولیت نامتناهی در برابر دیگری، صفتی از صفات سوژه نیست، بلکه ساختار ذاتی و بنیادین سوژه است، تاجایی که خارج از محدوده آگاهی و به‌نوعی پیشاتأملی است. مسئولیت نامتناهی مقدم بر مواجهه سوژه با دیگری است. دیگری پیش از آنکه شناخته شود، سوژه را به مسئولیت‌پذیری فرامی‌خواند. این مسئولیت نامتناهی، وظیفه‌ای پیش از هرگونه تعهد و التزام است که سوژه در برابر دیگران برعهده می‌گیرد. مسئولیت نامتناهی در برابر دیگری به‌نوعی پیشاتأملی و پیش از هرگونه اختیار و ابتکار عمل سوژه است. مسئولیت نامتناهی سوژه در برابر دیگری، صرف اراده دیگرخواهانه، غریزه یا عشق نیست. مسئولیت سوژه در برابر دیگری، به‌معنای درک دیگری یا احساس همدردی با او نیست. مسئولیت نامتناهی سوژه در برابر دیگری اساساً به‌معنای بی‌تفاوت نبودن در برابر دیگری است. به نظر می‌رسد مسئولیت نامتناهی برای لویناس ساختاری پارادوکس‌گونه دارد؛ هرچه مسئول‌تر باشم، مقصودترم. این مسئولیت، دینی است که هرچه بیشتر آن را ادا می‌کنم، بیشتر می‌شود (همان، ۱۶۰).

مسئولیت نامتناهی سوژه در برابر دیگری و استمرار آن در زندگی سوژه، به زندگی اخلاقی رهنمون می‌شود. سوژه در زندگی اخلاقی، میل به رابطه با دیگری و میل به پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در برابر او دارد. سوژه هنگام مواجهه با دیگری، احساس مسئولیت می‌کند و انتظار پاسخگویی متقابل از جانب دیگری ندارد. سوژه هنگام مواجهه با دیگری، پیام‌ها و فرامین اخلاقی را از چهره او دریافت می‌کند و یکی از این پیام‌ها، مسئولیت‌پذیری در برابر دیگری است. مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، به تعامل اخلاقی سوژه و دیگری می‌انجامد و استمرار آن به زندگی اخلاقی منتهی می‌شود. می‌توان گفت بنیاد زندگی اخلاقی در فلسفه لویناس، میل به رابطه با دیگری است.

به نظر می‌رسد مسئولیت‌پذیری حلقه اتصال سوژه و دیگری است و بر تعامل اخلاقی سوژه و دیگری دلالت می‌کند. زندگی اخلاقی سوژه نیز بر اساس همین مسئولیت‌پذیری‌اش توجیه می‌گردد. اینکه سوژه بپذیرد در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد، بر این رویکرد مبتنی است که به دیگری احترام بگذارد و با او رفتار اخلاقی داشته باشد و نسبت به تمام اعمالی که در مواجهه با دیگری از او سر می‌زند، خود را مسئول بداند (Shaw, 2008: 108). اگر سوژه در هر لحظه از زندگی اخلاقی خود، بر مسئولیت نامتناهی خود نسبت به دیگری تکیه کند، در مسیر اخلاقی گام نهاده است و هویت حقیقی خود را که اخلاقی است، به‌درستی کشف می‌کند.

۲- اختیار

اختیار یکی از موضوعاتی است که بنیاد آن را می‌توان در مواجهه با دیگری جستجو کرد. لویناس در تمام آثار خود، تصور سوژه‌ای که دارای اختیار محض، خودخواه و مطمئن از خود باشد، به گونه‌ای که مسئولیت‌های خود را تعیین کند، را کنار می‌گذارد. او معتقد است اختیار باید توجیه‌کننده خود باشد، اما توجیه اختیار را نمی‌توان در خود اختیار جستجو کرد، بلکه توجیه اختیار را باید در مواجهه با چهره دیگری و به صورت رابطه چهره به چهره با دیگری پیدا کرد.

مواجهه سوژه با چهره دیگری، اختیار سوژه را به چالش می‌کشد، اما آن را کنار نمی‌گذارد. به نظر می‌رسد چهره دیگری به ضرورت، خود را بر اختیار سوژه تحمیل می‌کند، اما به جای آنکه اختیار دیگری را محدود کند، آن را به مسئولیت در برابر دیگری فرامی‌خواند. «مسئولیت‌پذیری (سوژه) نسبت به دیگری، با اجبار سوژه در تصمیم‌گیری آغاز نمی‌شود» (Levinas, 1991: 10). در حقیقت، چهره دیگری اختیار سوژه را با مسئولیت پیوند می‌دهد. این انطباق اختیار و مسئولیت، مقوم سوژه برای یک زندگی اخلاقی است. سوژه هنگامی که در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد، چهره به مثابه یگ گفتار یا زبان، حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است و سوژه با دریافت این پیام‌ها و فرامین، خود را در برابر دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی می‌داند.

لویناس معتقد است اختیار سوژه، ارزش برتر یا ارزش نخستین نیست، بلکه باید به جنبه‌های مشروط‌کننده آن نیز توجه داشت:

اختیار بیرون از نهادهای اجتماعی و سیاسی تحقق پیدا نمی‌کند، اختیار یا آزادی غیر سیاسی را باید توهمی به‌شمار آورد، لازمه هستی که مختار و آزاد است، نوعی سامان طبیعت و جامعه است. دردهای شکنجه که شدیدتر از مرگ است، می‌توانند اختیار و آزادی درونی را نیست و نابود کنند. (علیا، ۱۳۸۸: ۱۷۰)

از این رو، نسبت اختیار و مسئولیت، قابل تأمل است و در آثار دوره متأخر، موضوع سخن لویناس بوده است. لویناس به تقدم مسئولیت بر اختیار معتقد است و مسئولیت در برابر دیگری را وظیفه‌ای می‌داند که مقدم بر اختیار، اراده و تأمل سوژه است. در حقیقت، لویناس مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری را مقدم بر اختیار و عدم اختیار سوژه می‌داند، و بر بنیادین بودن آن در ذات سوژه تأکید می‌کند. از دیدگاه لویناس، اختیار به معنای پذیرش رسالتی است که تنها سوژه می‌تواند بدان پاسخ دهد و مختار بودن، تنها انجام آن کاری است که هیچ کس دیگری جزء سوژه، نمی‌تواند آن را انجام دهد. اختیار در برابر دیگری نوعی تسلیم است. دیگرآیینی پاسخ سوژه به دیگری است و مقدم بر خودآیینی

اختیار سوژه است. در همان حال که سوژه تصدیق می‌کند که هست و مسئول است، در همان حال نیز می‌پذیرد که اختیار وی مسبوق به وظیفه در برابر دیگری است.

سوژه دارای اراده و اختیار است و معنای اختیار خود را براساس مواجهه با چهره دیگری درمی‌یابد. به تعبیر دیگر، اختیار سوژه در برابر پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه معنا می‌گیرد. اختیار سوژه در مواجهه با چهره دیگری محدود نمی‌شود، بلکه معنای افزون تری می‌یابد که بر مسئولیت‌پذیری دلالت می‌کند. مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، به زندگی اخلاقی منتهی می‌شود که سوژه به واسطه این زندگی اخلاقی، می‌تواند استعدادهای اخلاقی خود را شکوفا کند و به کمالات اخلاقی دست پیدا کند. بدین ترتیب، می‌توان گفت: بنیاد اراده و اختیار در سوژه، بر اساس پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری او در برابر دیگری تعیین می‌گردد و معنای خود را به دست می‌آورد.

۳- احساس وظیفه

سوژه هنگامی که در مواجهه با دیگری قرار می‌گیرد و چهره دیگری را کشف می‌کند، درمی‌یابد که چهره به مثابه یک گفتار یا زبان، حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است و او احساس وظیفه می‌کند که با دریافت این پیام‌ها و فرامین اخلاقی، به فراخوان چهره دیگری پاسخ دهد. به تعبیر دیگر، سوژه هنگامی که در همسایگی و مجاورت و نزدیکی چهره دیگری قرار می‌گیرد، احساس وظیفه می‌کند که در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد. این پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه، از روی اجبار نیست، بلکه سوژه وظیفه خود می‌داند که به دیگری احترام بگذارد و دارای مسئولیت اخلاقی باشد.

از این رو، گویی سوژه نسبت به دیگری وسواس فکری دارد، به گونه‌ای که می‌تواند جانشین او قرار بگیرد. این وسواس فکری و جانشینی بر تمرکز خاص سوژه نسبت به دیگری دلالت می‌کند (Critchley, 2004: 235). سوژه مادامی که در مواجهه با دیگری قرار می‌گیرد، در خود احساس وظیفه می‌کند که به دیگری احترام بگذارد و در برابر او پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد.

به نظر می‌رسد در ساختار اندیشه لویناس، احساس وظیفه سوژه بدان معنا نیست که قاعده‌ها و قوانین کلی به واسطه عقل انسان وضع یا کشف شده باشند و در این وضعیت سوژه وظیفه داشته باشد مطابق با آن عمل کند، بلکه احساس وظیفه سوژه نزد لویناس، پیش از هر چیز، به معنای پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در برابر دیگری است (دیویس، ۱۳۸۶: ۱۵۵-۱۵۴). دیگری، یک انسان است و سوژه صرفاً در مواجهه با انسان است که احساس وظیفه می‌کند و در مواجهه با موضوعات دیگر، از قبیل محیط زیست، حیوانات و... احساس وظیفه ندارد.

مفهوم احساس وظیفه در اندیشه لویناس بر این موضوع دلالت می‌کند که سوژه به‌میزانی که در برابر دیگری احساس وظیفه می‌کند، به همان میزان، خود را نیز در برابر دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی می‌داند. در حقیقت، احساس وظیفه سوژه بر پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری او دلالت می‌کند.

این احساس وظیفه منشأ بیرونی ندارد، بلکه منشأ درونی دارد که هنگام مواجهه با چهره دیگری در سوژه شکل می‌گیرد. احساس وظیفه سوژه، مبنای اخلاقی دارد و بدین معناست که سوژه بدون در نظر گرفتن هیچ‌گونه هدف و غایتی، در خود احساس وظیفه می‌کند که در برابر دیگری، با احترام رفتار کند و خود را نسبت به او پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی بداند.

احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، موضوعی نیست که سوژه از ابتدا آن را پذیرفته باشد، زیرا سوژه پیش از مواجهه با چهره دیگری، دارای رویکرد اخلاقی نیست و تلاش می‌کند همه موضوعات را از منظر هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ارزیابی کند، تا جایی که جهان‌بینی خود را بر همه موضوعات تحمیل می‌کند. در این شرایط، سوژه تلاش می‌کند همه موضوعات را بشناسد تا آنها را تحت سیطره خود درآورد و بتواند آنها را در راستای تأمین رفاه و منافع خود، هماهنگ نماید. اما سوژه در مواجهه با چهره دیگری و تعامل با دیگری، درمی‌یابد که دارای هویت اخلاقی است و سپس، احساس وظیفه می‌کند نسبت به دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی باشد. متعلق احساس وظیفه اخلاقی سوژه، دیگری است (علیا، ۱۳۸۸: ۱۰۲). سوژه صرفاً در برابر یک انسان احساس وظیفه می‌کند که به او احترام بگذارد و با او رفتار اخلاقی داشته باشد. اساساً سوژه احساس وظیفه می‌کند که برای دیگری است.

منشأ احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، قوه تعقل نیست، بلکه میل به رابطه با دیگری و به‌ویژه، میل به نامتناهی و کمال است (Levinas, 1991: 69). سوژه متناهی، دیگری نامتناهی را در برابر خود می‌بیند و میل به رابطه با دیگری پیدا می‌کند. در این وضعیت، هویت حقیقی خود را آشکار می‌کند و همچنین با پرورش استعدادهای اخلاقی و تحقق کمالات اخلاقی خود، در مسیر نامتناهی شدن گام برمی‌دارد.

به نظر می‌رسد میان احساس وظیفه -که بدون هدف و غایت انجام می‌پذیرد- و میل سوژه به رابطه با دیگری -که با هدف و غایت میل به نامتناهی و کمال، شکل می‌گیرد- تناقض وجود دارد. اما می‌توان گفت تناقضی در کار نیست، زیرا میل سوژه به رابطه با دیگری، در حقیقت، ندای ذات سوژه برای شکوفایی است. سوژه هنگام مواجهه با چهره دیگری، آمادگی پیدا می‌کند که استعدادهای اخلاقی ذات خود را شکوفا کند. بعد از شکوفایی استعدادهای اخلاقی ذات است که سوژه در برابر دیگری احساس وظیفه می‌کند تا پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی باشد.

۴- شخص سوم

در فلسفه اخلاق لویناس، این جهان محدود به یک سوژه و یک دیگری نیست، بلکه شخص سوم هم وجود دارد. این شخص سوم می‌تواند به‌عنوان یک دیگری دیگر برای سوژه قلمداد شود. شخص سوم پیشاپیش در کنار دیگری حضور دارد و از چشمان یک دیگری به سوژه نگاه می‌کند. لویناس بر این باور است که ورود شخص سوم به رابطه اخلاقی، و سپس زندگی اخلاقی که بنیاد اجتماع را می‌گذارد، یک فرایند تجربی نیست (دیویس، ۱۳۸۶: ۱۶۵-۱۶۴) و این‌گونه نیست که شخص سوم بعد

از شکل‌گیری رابطه چهره به چهره سوژه و دیگری، حضور پیدا کند و خود را بر رابطه میان آنها تحمیل نماید. سوژه هنگامی که در مواجهه با دیگری قرار می‌گیرد، یک شخص سوم در کنار دیگری قرار دارد و در کنار این شخص سوم نیز یک شخص چهارم حضور دارد و در کنار این شخص چهارم نیز یک شخص پنجم حضور دارد و تمام این اشخاص هرکدام یک دیگری دیگر قلمداد می‌شوند، به‌گونه‌ای که اجتماع آنها می‌تواند یک جامعه را تشکیل دهد.

ورود شخص سوم، به زندگی اخلاقی در یک جامعه اخلاقی رهنمون می‌شود. در حقیقت، این چهره دیگری است که سوژه را نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر می‌کند و سرآغاز زندگی اخلاقی می‌شود. اگر چهره بر رابطه سوژه و دیگری دلالت می‌کند، با ورود شخص سوم، رابطه اخلاقی وارد مرحله‌ای تازه می‌گردد و این همان نقطه‌ای است که سیاست و عدالتک و در نهایتک تشکیل یک جامعه نیز آغاز می‌شود.

بدین ترتیب، رابطه سوژه و دیگری و تعامل میان آنها، به زندگی اخلاقی منتهی می‌شود، اما اگر تعداد بی‌شماری از سوژه‌ها و دیگری‌ها را با یکدیگر در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که حتی احترام هر سوژه به دیگری و مسئولیت نامتناهی هر سوژه به دیگری، ممکن است به تداخل میان رابطه سوژه‌ها و دیگری‌ها بیانجامد. در این صورت، لازم است جامعه‌ای تأسیس شود که در عین اینکه مانع تداخل رابطه سوژه‌ها و دیگری‌ها با یکدیگر می‌گردد، تسهیل‌کننده زندگی اخلاقی میان سوژه‌ها و دیگری‌ها نیز باشد. در این وضعیت، میان سوژه و دیگری تعامل وجود دارد، به‌گونه‌ای که دیگری به سوژه خوش‌آمدگویی می‌کند، تا جایی که سوژه خود را نسبت به دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی می‌داند. پاسخگویی و پذیرش مسئولیت اخلاقی سوژه در برابر دیگری، بر این موضوع دلالت می‌کند که در فلسفه اخلاق لویناس، میان سوژه و دیگری تعارض و درگیری وجود ندارد، بلکه سوژه و دیگری در نهایت احترام و مسئولیت‌پذیری اخلاقی، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند (علیا، ۱۳۸۸: ۱۹۱). سوژه مد نظر لویناس، یک سوژه اجتماعی است، زیرا میل به رابطه با دیگری دارد، و میل به رابطه با دیگری، بر تعامل اخلاقی دلالت می‌کند، و تعامل اخلاقی نیز بر زندگی اخلاقی، و در نهایت، جامعه اخلاقی دلالت می‌کند. در جامعه اخلاقی، عدالت و سیاست وضع می‌شوند.

نقش اختیار در تحقق زندگی اخلاقی در زمینه فلسفه لویناس

اختیار در فلسفه اخلاق لویناس دارای مفهومی خاص است، به‌نحوی که این مفهوم خاص، باید در چارچوب و محوریت دیگری، مورد توجه قرار بگیرد. لویناس معتقد است هنگامی که سوژه در برابر دیگری قرار می‌گیرد، دیگری، اختیار و آزادی سوژه را به‌چالش می‌کشد، به‌نحوی که خود را در میدان نگاه سوژه قرار می‌دهد تا او را به پاسخگویی و مسئولیت اخلاقی فراخواند.

در فلسفه اخلاق لویناس، اختیار و آزادی سوژه بر اساس حضور دیگری متعین می‌شود؛ بدین

صورت که سوژه، اختیار و آزادی دارد، چنانکه اگر رو به سوی دیگری داشته باشد و خود را نسبت به دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی بداند. اختیار و آزادی سوژه بدین معنا نیست که سوژه مختار باشد دیگری و چهره دیگری را بپذیرد یا پاسخگویی و مسئولیت اخلاقی در برابر دیگری را بپذیرد، بلکه اختیار و آزادی سوژه بدین معناست که سوژه پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در برابر دیگری را عینیت ببخشد (Levinas, 1991: 10, 12).

این معنا از اختیار و آزادی، متفاوت از معنایی است که عموم مردم بدان توجه می‌کند. عموم مردم تصور می‌کنند پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در برابر دیگری، نوعی از محدودیت است که از اختیار و آزادی می‌کاهد، زیرا هنگامی که یک انسان در برابر انسانی دیگر پاسخگو و مسئولیت‌پذیر می‌شود، نوعی اطاعت یا تسلیم در برابر دیگری را می‌پذیرد. اما در اندیشه لویناس این گونه نیست، او باور است که اختیار و آزادی دقیقاً به دلیل پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در برابر دیگری عینیت پیدا می‌کند. از این رو، سوژه مد نظر لویناس، به تنهایی دارای اختیار و آزادی نیست، بلکه هنگامی که در مواجهه با دیگری، و در مجاورت و نزدیکی چهره دیگری قرار می‌گیرد، اختیار و آزادی خود را به دست می‌آورد. به تعبیر دقیق‌تر، سوژه دارای اختیار است، صرفاً به این دلیل که در برابر دیگری پاسخگوست. یا سوژه دارای آزادی است، صرفاً به این دلیل که در برابر دیگری مسئولیت‌پذیر است.

میان مفهوم اختیار یا آزادی و مفهوم پاسخگویی یا مسئولیت‌پذیری در فلسفه لویناس، پیوند ناگسستنی وجود دارد. در فلسفه لویناس، مفهوم اختیار و آزادی ذیل مفهوم پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری قرار می‌گیرد (Ibid). سوژه هنگامی اختیار و آزادی خود را به دست می‌آورد که خود را نسبت به دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی بداند و آن را در رفتار خود عینیت ببخشد. در تعامل با دیگری است که سوژه اختیار و آزادی خود را به دست می‌آورد. سوژه تنها، در بند جهان‌بینی و هویت غیر اصیل خود است و اختیار و آزادی ندارد. هنگامی که سوژه در برابر دیگری قرار می‌گیرد و چهره دیگری را کشف می‌کند، درمی‌یابد که نسبت به دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی است. پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، یا تعامل سوژه و دیگری، باعث می‌شود سوژه از گرفتاری در جهان‌بینی و هویت غیر اصیل خود رهایی یابد و دارای اختیار و آزادی شود.

به نظر می‌رسد پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری، شرط لازم تحقق‌بخشی به اختیار و آزادی در فلسفه لویناس است؛ اما در سنت فلسفه اخلاق، همواره اختیار و آزادی به عنوان شرط لازم تحقق‌بخشی به پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری است. تفاوت این دو رویکرد، به محوریت «دیگری» برمی‌گردد. در فلسفه لویناس، دیگری در اولویت قرار می‌گیرد (Critchley, 2004: 70) و چنین نیست که سوژه به تنهایی در گوشه‌ای نشسته باشد و سپس، متوجه اختیار و آزادی خود شود، زیرا این دیگری است که پیام‌ها و فرامین اخلاقی را به سوژه منتقل می‌کند و باعث می‌شود سوژه پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری را در رفتار

خود تجلی ببخشد؛ در حقیقت، این دیگری است که به سوژه اختیار و آزادی می‌بخشد. از این رو، سوژه در تعامل با دیگری، اختیار و آزادی خود را کسب می‌کند. در مقابل نیز، سوژه تنها، اختیار و آزادی خود را از دست می‌دهد. می‌توان گفت در زندگی اخلاقی است که سوژه دارای اختیار و آزادی می‌شود، اما سوژه تنها، نه تعامل با دیگری دارد، نه زندگی اخلاقی دارد و نه دارای اختیار و آزادی است.

در فلسفه لویناس، هنگامی که از اختیار و آزادی سخن می‌گوییم، مقصود این نیست که سوژه دارای این اختیار و آزادی باشد که قواعد و قوانین اخلاقی وضع نماید یا کشف کند و سپس مطابق با این قواعد و قوانین، اخلاقی رفتار کند، بلکه مقصود این است که سوژه در مواجهه با چهره دیگری، خود را نسبت به دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی بداند. به تعبیر دیگر، هنگامی که از اختیار و آزادی سوژه سخن می‌گوییم، مقصود این نیست که سوژه قدرت انتخاب داشته باشد یا نداشته باشد، بلکه مقصود این است که سوژه پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری خود در برابر دیگری را عینیت ببخشد (Levinas, 1991: 10, 12).

بدین ترتیب، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری، مبنای اختیار و آزادی قرار می‌گیرد؛ بدین صورت که اگر سوژه خود را نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند، آن‌گاه اختیار و آزادی معنا دارد، اما اگر خود را نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر نداند، از اساس، اختیار و آزادی معنایی ندارد.

با توجه به اینکه در فلسفه لویناس، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری مبنای اختیار و آزادی قرار می‌گیرد، می‌توان نتیجه گرفت که اختیار و آزادی در نسبت با دیگری معنا پیدا می‌کند. اگر سوژه در برابر دیگری مقاومت کند و نسبت به او پاسخگو و مسئولیت‌پذیر نباشد، بر این موضوع دلالت می‌کند که سوژه گرفتار مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی خود است و با تکیه بر مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی خود زندگی می‌کند و ممکن است رفتارش مطابق با حقیقت یا زندگی اخلاقی نباشد. در واقع، سوژه با مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی خود قادر به شناخت عین حقیقت موضوعات نیست و موضوعات را به‌میزانی که توانایی شناخت دارد، می‌شناسد.

این شناخت ناقص و نسبی سوژه شناساگر، نه تنها برای سوژه اختیار و آزادی فراهم نمی‌آورد، بلکه او را گرفتار مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی خود می‌کند، به گونه‌ای که اختیار سوژه را جهت می‌دهد و آزادی وی را معطوب به قدرت انجام دادن یا انجام ندادن یک عمل می‌کند. در هنگام تصمیم برای انجام دادن یا انجام ندادن یک عمل نیز سوژه مستقیم یا غیرمستقیم، رفاه و منافع هستی خود را در نظر دارد (علیا، ۱۳۸۸: ۲۱۲). در این شرایط می‌توان گفت سوژه به‌طور کلی، اختیار و آزادی ندارد و اختیار و آزادی او در بهترین حالت ممکن، انتخاب در درون یک زنجیره علت و معلولی است. ریشه انتخاب نیز به شناخت سوژه و مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی سوژه برمی‌گردد و این فرایند نیز محصول همان زنجیره علت و معلولی است.

سوژه هنگامی که پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری در برابر دیگری را عینیت می‌بخشد، در حقیقت، در مسیر یک تعامل اخلاقی گام نهاده است که به زندگی اخلاقی رهنمون می‌شود و در این زندگی اخلاقی، سوژه می‌تواند استعدادهای اخلاقی خود را پرورش دهد و به کمالات اخلاقی دست پیدا کند. در این شرایط،

می‌توان گفت سوژه اختیار و آزادی خود را به‌دست آورده و هویت اخلاقی خود را پیدا می‌کند. بنابراین، اختیار و آزادی سوژه از دو بعد قابل بررسی است: یکی، بعد عالم ذهن، و دیگری، بعد عالم خارج. در بعد عالم ذهن، می‌توان گفت سوژه پیش از مواجهه با چهره دیگری، اختیار ندارد و آزاد نیست (Peperzak, 1993: 117). سوژه تا هنگامی که بر اساس مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی خود زندگی می‌کند و هویت خود را معرفی می‌کند، گرفتار رویکرد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است و تلاش می‌کند تمام امور و موضوعات مختلف را با عقل محدود خود بشناسد. این نوع شناخت، یک شناخت ناقص و نسبی است و با حقیقت امور و موضوعات مختلف، تفاوت دارد. اما هنگامی که سوژه در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد و چهره دیگری به‌مثابه یک گفتار و زبان، پیام‌ها و فرامین اخلاقی را برای او آشکار می‌سازد، سوژه درمی‌یابد که تمام مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی که داشته، متناهی است و از اصالت برخوردار نیست، به‌گونه‌ای که نمی‌تواند نمایانگر هویت حقیقی او باشد.

در این وضعیت، سوژه تلاش می‌کند خود را از مفاهیم ذهنی و جهان‌بینی خودساخته رها نماید. این رهایی به‌واسطه دیگری امکان‌پذیر است. سوژه باید در مجاورت و نزدیکی دیگری قرار بگیرد و پیام‌ها و فرامین اخلاقی را از چهره او دریافت کند، زیرا سوژه در مواجهه با چهره دیگری میل به رابطه با دیگری پیدا می‌کند و احساس وظیفه می‌کند به دیگری احترام بگذارد و خود را نسبت به او پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند. پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، به تحقق زندگی اخلاقی منتهی می‌شود که سوژه به‌واسطه آن، می‌تواند استعداد‌های اخلاقی خود را پرورش دهد و به کمالات اخلاقی دست پیدا کند. در این حالت است که سوژه دارای اختیار و آزادی است و هویت حقیقی خود را کشف می‌کند و در مسیر نامتناهی شدن گام بر می‌دارد.

در بعد عالم خارج، می‌توان گفت سوژه با وجود اینکه هنگام مواجهه با چهره دیگری، میزانی از اختیار و آزادی خود را به دیگری اختصاص می‌دهد، به‌نحوی که خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر می‌داند، اما این موضوع به‌معنای محدودیت اختیار و آزادی سوژه نیست. محدودیت اختیار و آزادی هنگامی معنا پیدا می‌کند که روندی برخلاف طبیعت و ذات یک پدیده شکل بگیرد، به‌گونه‌ای که مانع پیشرفت یا پیشروی آن پدیده شود. بدین ترتیب، نمی‌توان تصور کرد که دیگری در میدان نگاه سوژه ظاهر می‌شود و با پاسخگو نمودن و مسئولیت‌پذیری سوژه، مانع پیشرفت و توسعه ذات او می‌گردد.

هنگامی که سوژه در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد، سوژه احساس وظیفه می‌کند تا نسبت به دیگری پاسخگو و دارای مسئولیت اخلاقی باشد (دیویس، ۱۳۸۶: ۱۵۵). پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در عالم خارج به‌معنای محدودیت اختیار و آزادی سوژه نیست، زیرا پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، همسو با شکوفایی ذات و پرورش استعداد‌های اخلاقی است. سوژه میل به رابطه با دیگری دارد که به میل به نامتناهی و کمال در سوژه برمی‌گردد. در حقیقت، میل به رابطه با دیگری، به تعامل اخلاقی میان

سوژه و دیگری می‌انجامد و تعامل اخلاقی میان سوژه و دیگری، گام نهادن در مسیر زندگی اخلاقی است که سوژه را به دستیابی به کمالات اخلاقی رهنمون می‌شود.

از این رو، سوژه ابتدا باید در عالم خارج، در مواجهه با چهره دیگری قرار بگیرد (Peperzak, 1993: 164) و خود را نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند تا با تحقق تعامل اخلاقی، نوعی از زندگی اخلاقی شکل بگیرد که سوژه به واسطه آن، بتواند هم اختیار و آزادی خود که از میل به نامتناهی و کمال سرچشمه می‌گیرد را عینیت ببخشد و هم هویت حقیقی اخلاقی خود را پیدا کند.

اما این پرسش اهمیت دارد که آیا اراده در فلسفه اخلاق لویناس، خودآیین است؟ یا دیگرآیین؟ به طور کلی، خودآیینی در فلسفه اخلاق دو معنا دارد: گاهی مقصود خودآیینی خود اخلاق است؛ به این معنای کلی که اخلاق حجیت، توجیه یا بنیاد خود را از مرجعی نااخلاقی و بیرون از خود، نظیر دین یا امور واقع طبیعت، اخذ می‌کند. گاهی نیز مراد از آن خودآیینی فاعل اخلاقی است؛ وضعیتی که در آن فاعل، خود رقم‌زننده عمل خویش است و خود برای خویش، وضع قانون می‌کند. عمل فاعل خودآیین، عملی است که حقیقتاً برخاسته از اراده خود اوست، نه این ه عواملی چون اضطرار بیرونی، دیگران، فرمان خداوند و... در این میان نقش تعیین‌کننده داشته باشند.

ایمانوئل کانت مهم‌ترین مدافع خودآیینی فاعل اخلاقی است. از منظر او، خودآیینی اراده، شرط لازم اخلاقی بودن و فاعلیت اخلاقی است، و اراده شخص زمانی خودآیین است که بر عقل و احکام کلیت‌پذیر آن، استوار باشد (کاپلستون، ۱۳۸۷: ۳۳۶). در غیر این صورت، حتی زمانی که اراده شخص را امیال و احساسات خودش تعیین می‌کنند، او دیگرآیین است و عملش یک عمل اخلاقی نیست.

لویناس نیز اگرچه به خودآیینی اخلاق را باور دارد، اما قائل به خودآیینی فاعل اخلاقی نیست و در این مورد، بر دیگرآیینی تأکید می‌ورزد (Peperzak, 1993: 47)، هرچند معتقد است فلسفه غرب غالباً دیگرآیین است. او نه تنها تحقق اخلاق را در مواجهه سوژه با دیگری می‌بیند، بلکه اخلاقی بودن و اخلاقی عمل کردن را نیز در گرو پاسخی می‌انگارد که سوژه به درخواست و پاسخ دیگری تقدیم می‌کند.

دیگرآیینی لویناس بر محور دیگری دلالت می‌کند، به نحوی که این دیگری است که پیام‌ها و فرامین اخلاقی را به سوژه منتقل می‌کند. اختیار سوژه، میل به دیگری دارد و آزادی سوژه، در تعامل با دیگری است. این حالت تا از مواجهه با دیگری، برای سوژه پنهان است و به نوعی سوژه در غفلت به سر می‌برد. سوژه هنگامی که در برابر دیگری قرار می‌گیرد و به چهره دیگری نگاه می‌کند، درمی‌یابد که میل به رابطه و تعامل با دیگری دارد و این میل، همسو با میل به نامتناهی و کمال در اوست.

دیگرآیینی به معنای تحمیل اراده دیگری بر سوژه نیست و نمی‌توان تصور کرد که دیگری، اختیار و آزادی سوژه را سلب، و پیام‌ها و فرامین اخلاقی را به سوژه امر و نهی کند. اما دیگری خود را در میدان نگاه سوژه قرار می‌دهد و سوژه در مواجهه با دیگری، درمی‌یابد که چهره به‌مثابه یک گفتار یا زبان،

حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است و سوژه نیز در خود احساس وظیفه می‌کند که این پیام‌ها و فرامین اخلاقی را در رفتار خود عینیت ببخشد. در حقیقت، سوژه با عینیت بخشیدن پیام‌ها و فرامین اخلاقی در رفتار خود، اختیار و آزادی خویش را به‌نمایش می‌گذارد (Ibid, 49). بنابراین، اراده سوژه، میل به رابطه با دیگری دارد و اختیار او میل به تعامل با دیگری، و آزادی او در زندگی اخلاقی محقق می‌شود. چنانکه پیداست، موضوعی که در اصل دیگرآیینی فلسفه لویناس اهمیت پیدا می‌کند، محوریت دیگری است. دیگری یک انسان است و در اصل دیگرآیینی لویناس، این انسان است که پیام‌ها و فرامین اخلاقی را آشکار می‌کند و به‌واسطه آن، سوژه اختیار و آزادی خود را معنا می‌بخشد. به‌تعبیر دقیق‌تر، در فلسفه لویناس، هم اصل خودآیینی و هم اصل دیگرآیینی، بر انسان تأکید می‌کنند، اما جهت‌ها متفاوت است؛ بدین صورت که در اصل خودآیینی، سوژه که یک انسان است، به اخلاق معنا می‌بخشد و در اصل دیگرآیینی، دیگری که یک انسان است، به اخلاق معنا می‌دهد. اما آنچه مد نظر لویناس قرار می‌گیرد، اصل دیگرآیینی است (Ibid, 47). پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری که بر اصل دیگرآیینی فلسفه لویناس دلالت می‌کند، نه تنها به سوژه، اختیار و آزادی می‌بخشد، بلکه به زندگی اخلاقی منتهی می‌شود که سوژه در آن، استعدادهای اخلاقی خود را پرورش می‌دهد و به کمالات اخلاقی دست پیدا می‌کند. ازاین‌رو، در جمع بین نظریه‌های لویناس و کانت، می‌توان گفت با نظر به اینکه در هر دو اصل، انسان در مرکز توجه قرار می‌گیرد، با ارزش است. فلسفه لویناس نوعی فلسفه اخلاق حور است و فلسفه کانت، نوعی فلسفه اخلاق فردمحور. در فلسفه لویناس دیگری اصل است و سوژه فرع، اما در فلسفه کانت، سوژه اصل است و دیگری فرع.

نقش احساس وظیفه در تحقق زندگی اخلاقی در زمینه فلسفه لویناس

احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، می‌تواند یکی از مهم‌ترین مفاهیم در فلسفه اخلاق لویناس در نظر گرفته شود. احساس وظیفه برای سوژه صرفاً یک احساس غیرالزام‌آور نیست، بلکه احساس همراه با تعهدی است که سوژه را در برابر دیگری، پاسخگو مسئولیت‌پذیر می‌کند (Levinas, 1969: 137). سوژه هنگامی که در مواجهه با دیگری قرار می‌گیرد و چهره دیگری را کشف می‌کند، درمی‌یابد که چهره به‌مثابه یک گفتار یا زبان، حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است و سوژه با دریافت این پیام‌ها و فرامین اخلاقی، در خود احساس وظیفه می‌کند که نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد. پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، از روی اجبار نیست، بلکه سوژه در خود احساس وظیفه می‌کند که در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد.

سوژه دارای اختیار و آزادی است و در برابر دیگری احساس وظیفه می‌کند. این احساس وظیفه دارای منشأ درونی است؛ بدین صورت که سوژه هنگامی که در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد، میل به رابطه با دیگری پیدا می‌کند. میل به رابطه با دیگری نیز از میل سوژه به نامتناهی و کمال، سرچشمه می‌گیرد. میل

درونی سوژه به رابطه با دیگری و تعامل اخلاقی با او، می‌تواند منشأ این احساس وظیفه باشد. می‌توان گفت منشأ احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، بر اختیار و آزادی او دلالت می‌کند. سوژه در عین اینکه اختیار و آزاد است، همواره در خود احساس وظیفه می‌کند که نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد.

این احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، در نهایت به یک زندگی اخلاقی منتهی می‌شود که سوژه‌ها در آن، در نهایت صلح و آرامش با یکدیگر زندگی می‌کنند. به تعبیر دیگر، احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، به بعد از مواجهه سوژه با دیگری برمی‌گردد. در این وضعیت، سوژه باید به دیگری احترام بگذارد و رفتار اخلاقی با او داشته باشد. پیش از مواجهه با چهره دیگری میل به رابطه با دیگری و احساس وظیفه در سوژه شکل نمی‌گیرد. میل رابطه با دیگری در سوژه باعث می‌شود اختیار و آزادی خود را عینیت ببخشد و هویت اخلاقی خود را تعریف کند، به نحوی که در مسیر نامتناهی شدن گام بر دارد.

بنیاد احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، قوه عقلانی نیست (Ibid)، بلکه میل و کشش سوژه به دیگری است، که از میل او به نامتناهی و کمال سرچشمه می‌گیرد. به تعبیر دیگر، سوژه مد نظر لویناس، سوژه شناسنده، و در جستجوی وضع یا کشف قواعد و قوانین اخلاقی بر مبنای قوه عقلانی نیست تا مطابق با آن رفتار کند، بلکه یک سوژه اجتماعی است و به دیگری خوش‌آمد می‌گوید.

اگر مبنای احساس وظیفه، میل و کشش درونی در نظر گرفته نشود، احساس وظیفه اساساً بی‌معنا می‌شود (علیا، ۱۳۸۸: ۸۵)، زیرا سوژه باید با میل و اختیار خود، در جستجوی رابطه با دیگری باشد تا بتواند آزادی خود را عینیت ببخشد. اگر سوژه نسبت به دیگری احساس وظیفه کند، بدین معناست که با اختیار، و در نهایت آزادی، این وظیفه در او شکل گرفته است. اختیار و آزادی سوژه بدین معناست که سوژه با میل خود و بدون هیچ نوع اجبار، در جستجوی رابطه با دیگری است.

هنگامی که سوژه با میل خود، به رابطه با دیگری اقدام می‌کند و میان سوژه و دیگری تعامل شکل می‌گیرد، و با توجه به اینکه سوژه هنگامی که در همسایگی دیگری قرار می‌گیرد در خود احساس وظیفه می‌کند که به دیگری احترام بگذارد و خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند، می‌توان گفت هم برای سوژه و هم برای دیگری، نوعی زندگی اخلاقی شکل می‌گیرد که در آن، احترام متقابل، مسئولیت‌پذیری متقابل، از خودگذشتگی و... به‌روشنی نمایان است. در حقیقت، زندگی اخلاقی مجالی به سوژه می‌دهد که استعدادهای اخلاقی خود را پرورش دهد تا بتواند به کمالات اخلاقی دست پیدا کند. زندگی اخلاقی برای سوژه به‌مثابه زندگی در یک قلمرو استعلایی اخلاقی است که سوژه با قرار گرفتن در آن، هویت حقیقی خود را که یک هویت اخلاقی است، کشف می‌کند و با استمرار در آن و شکوفایی استعدادهای اخلاقی، در مسیر نامتناهی شدن گام بر می‌دارد.

در ساختار فلسفه اخلاق لویناس، رابطه سوژه و دیگری، بر اساس احساس وظیفه سوژه نسبت به دیگری، در یک زندگی اخلاقی عینیت می‌یابد. سوژه هنگامی که در مواجهه با چهره دیگری قرار

می‌گیرد، نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد، یا در برابر دیگری مقاومت کند (همان، ۱۳۲-۱۳۱)، زیرا چهره دیگری به‌مثابه یک گفتار یا زبان، به سوژه فراخوان می‌دهد تا نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد و سوژه نیز با اختیار خود، به این فراخوان ملحق می‌شود و با پذیرش پاسخگویی و مسئولیت در برابر دیگری، رویکرد اخلاقی را سرلوحه رفتار خویش قرار می‌دهد.

لویناس تلاش می‌کند اختیار و آزادی سوژه را با احساس وظیفه پیوند دهد و آن را به‌سوی دیگری سوق دهد، زیرا اگر سوژه، اختیار و آزادی نداشته باشد، و صرفاً در خود احساس وظیفه نماید که نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد، رابطه سوژه و دیگری نه‌تنها بر پایه میل سوژه شکل نمی‌گیرد، بلکه رابطه بین آنها از روی اجبار خواهد بود. در این وضعیت، رویکرد اخلاقی سوژه بی‌معنا می‌شود.

یکی از ویژگی‌های فلسفه لویناس این است که بین میل و احساس وظیفه، و همچنین بین مسئولیت‌پذیری و اختیار، پیوند برقرار می‌کند (Levinas, 1991: 10). به نظر می‌رسد این مفاهیم دارای معنای متضاد باشند؛ بدین صورت که، اگر سوژه میل به رابطه با دیگری دارد، آن‌گاه احساس وظیفه بار معنایی خود را از دست می‌دهد، زیرا مفهوم احساس وظیفه از یک تعهد حکایت می‌کند که به‌واسطه قوه عقل، جهت داده می‌شود و نباید میل و احساس، در آن نقشی داشته باشند. همچنین اگر سوژه در مواجهه با چهره دیگری، خود را پاسخگو و مسئولیت می‌داند، بدین معناست که سوژه میزانی از اختیار و آزادی خود را محدود کرده است. اما چنانکه دیدیم، در فلسفه لویناس، اختیار سوژه هنگامی معنا پیدا می‌کند که سوژه خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر می‌داند؛ در این شرایط است که آزادی او عینیت می‌یابد.

در حقیقت، فلسفه لویناس در مفاهیم و نسبت بین مفاهیم، ابداع و نوآوری ایجاد کرده است. این مفاهیم در رهیافت زندگی اخلاقی معنا پیدا می‌کنند. زندگی اخلاقی نزد لویناس، به‌مثابه یک جورچین (پازل) است که مفاهیم، با قرار گرفتن در درون آن، معنای فردی خود را از دست می‌دهند و در نسبت با دیگری یا اجتماع، معنا پیدا می‌کنند (علیا، ۱۳۸۸: ۴۷). از این رو، لویناس بر رویکرد اخلاقی سوژه و دیگری تمرکز می‌کند، زیرا با پذیرش رویکرد اخلاقی سوژه و دیگری است که رهیافت زندگی اخلاقی در فلسفه او آشکار می‌گردد. می‌توان گفت رهیافت زندگی اخلاقی در اندیشه لویناس، با استمرار تعامل اخلاقی میان سوژه و دیگری به‌دست می‌آید.

احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، به تعامل اخلاقی میان سوژه و دیگری رهنمون می‌شود. تعامل اخلاقی میان سوژه و دیگری نیز به زندگی اخلاقی منتهی می‌شود. در زندگی اخلاقی، احترام سوژه‌ها نسبت به یکدیگر و مسئولیت‌پذیری آنها نسبت به هم، از تضاد و تعارض سوژه‌ها جلوگیری می‌کند. به‌تعبیر دیگر، در زندگی اخلاقی، پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری باعث می‌شود صلح و آرامش برقرار باشد. در این شرایط، سوژه بهتر می‌تواند استعدادهای اخلاقی خود را پرورش دهد و به کمالات اخلاقی دست پیدا کند.

لویناس بین احساس وظیفه و زندگی اخلاقی پیوند برقرار می‌کند (Levinas, 1991: 14)؛ بدین صورت که سوژه هنگامی که احساس وظیفه می‌کند که در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد، تعامل اخلاقی شکل می‌گیرد، به نحوی که استمرار آن، تضمین‌کننده زندگی اخلاقی می‌شود. سوژه به تنهایی و به واسطه قوه عقلانی، احساس وظیفه ندارد، بلکه سوژه باید در مواجهه با چهره دیگری قرار بگیرد تا احساس وظیفه در او شکل بگیرد.

لویناس تلاش می‌کند پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه را نوعی احساس وظیفه سوژه قلمداد کند؛ بدین صورت که سوژه در هنگام مواجهه با چهره دیگری در خود احساس وظیفه می‌کند که به دیگری احترام بگذارد و خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند. این احساس وظیفه از اجبار و محدودیت سوژه حکایت نمی‌کند، بلکه نشانگر اختیار و آزادی اوست. از این رو، احساس وظیفه در رهیافت زندگی اخلاقی لویناس، تأثیری بسزا دارد. احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، از پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه حکایت می‌کند. در این وضعیت، سوژه رویکرد اخلاقی دارد. می‌توان گفت رویکرد اخلاقی سوژه است که به تحقق زندگی اخلاقی منتهی می‌شود. رویکرد اخلاقی سوژه افق‌های جدیدی برای سوژه می‌گشاید. سوژه با پذیرش رویکرد اخلاقی، هویت حقیقی خود را کشف می‌کند و در مسیر نامتناهی شدن گام بر می‌دارد.

مفهوم احساس وظیفه در فلسفه لویناس، رنگ و لعاب قوه حسانی به خود می‌گیرد (Ibid, 15). به تعبیر دیگر، قوه حسانی در مقام بیدارکننده احساس وظیفه عمل می‌کند. سوژه هنگامی که در برابر دیگری احساس وظیفه می‌کند که پیش از آن، با چهره دیگری مواجهه داشته و میل رابطه با دیگری در او شکل گرفته باشد. اساس فلسفه لویناس بر همین حضور دیگری و درک آن از طریق شهود حسی است. از این رو، احساس وظیفه سوژه بر مبنای شهود حسی حضور دیگری توجیه می‌گردد. سوژه مد نظر لویناس، به خودی خود متوجه اهمیت حضور دیگری نمی‌گردد و نمی‌تواند به واسطه قوه عقلانی متوجه شود که دیگری محور اخلاق است. سوژه اساساً دغدغه اخلاقی ندارد. سوژه در این وضعیت، یک سوژه شناساگر است و حتی ممکن است در برابر حضور دیگری، مقاومت نشان دهد. سوژه دائم تلاش می‌کند با جهان‌بینی خود، تمام موضوعات را بشناسد و آنها را در راستای رفاه و منافع خود هماهنگ نماید.

چنانکه پیداست، در فلسفه اخلاق لویناس، احساس وظیفه در سوژه نیز مبنای عینی پیدا می‌کند، زیرا هنگام مواجهه با چهره دیگری است که سوژه در خود احساس وظیفه می‌کند که نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد. اگرچه سوژه میل به رابطه با دیگری دارد و این میل او از میل به نامتناهی و کمال سرچشمه می‌گیرد، اما آنچه این میل درونی سوژه را برمی‌انگیزاند، مواجهه سوژه با چهره دیگری است؛ به همین دلیل است که می‌توان گفت دیگری، مبنای عینی اخلاق است و اگر دیگری نباشد، اخلاق در فلسفه لویناس، معنای خود را از دست می‌دهد.

احساس وظیفه در سوژه، میل به دیگری دارد، زیرا سوژه اساساً میل به رابطه با دیگری دارد. این بدان معنا نیست که رویکرد اخلاقی سوژه مبنای ذهنی و فردی دارد، زیرا میل هر سوژه با سوژه دیگر می‌تواند متفاوت باشد. اما نباید فراموش کرد که مقصود لویناس از میل سوژه به رابطه با دیگری، به نوعی به کشش و اشتیاق سوژه به رابطه با دیگری برمی‌گردد؛ سوژه اشتیاق دارد نامتناهی شود و به کمال دست پیدا کند. البته دیگری هم باید حضور داشته باشد تا میل و اشتیاق سوژه به دیگری جهت پیدا کند.

رویکرد اخلاقی فلسفه لویناس کاملاً انسان‌گرایانه است (علیا، ۱۳۸۸: ۸۱). سوژه در برابر هیچ موضوعی به غیر از انسان، احساس وظیفه نمی‌کند و رویکرد اخلاقی ندارد. این رویکرد اخلاقی از این جهت دارای اهمیت است که سوژه در باب اخلاق می‌تواند تمام تمرکز خود را معطوف به انسان نماید و از تمرکز بر دیگر موضوعات به ظاهر اخلاقی، اجتناب نماید.

بنابراین، احساس وظیفه سوژه، بنیاد اجتماعی دارد (همان، ۱۸). سوژه مد نظر لویناس، نمی‌تواند به تنهایی نسبت به موضوعات اخلاقی، همچون قواعد و قوانین اخلاقی احساس وظیفه کند، زیرا سوژه در وهله نخست، شناساگر است و تلاش می‌کند تمام موضوعات را با رویکرد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی بررسی نماید. این رویکرد، نوعی جهان‌بینی برای سوژه شکل می‌دهد که در نهایت، مبنای ذهنی و فردی خواهد داشت و ممکن است از یک فرد تا فرد دیگر، یا از یک جامعه تا جامعه دیگر، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، متفاوت باشد. سوژه در رابطه و تعامل با دیگری، در خود احساس وظیفه می‌کند که به دیگری احترام بگذارد و خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند. این پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری بر بنیاد اجتماعی فلسفه اخلاق لویناس دلالت می‌کند.

فلسفه اخلاق لویناس و اخلاق هنجاری

اگر اندیشه اخلاقی لویناس را به حوزه اخلاق هنجاری نزدیک کنیم، رویکرد اخلاقی چهره در مواجهه با دیگری، به کدام یک از اقسام اخلاق هنجاری نزدیک‌تر است؟ دانش‌های ناظر به اخلاق را می‌توان در سه قسم کلی تقسیم‌بندی کرد: اخلاق توصیفی، فرااخلاق، اخلاق هنجاری.

اخلاق توصیفی به تحقیق تجربی و تاریخی درباره عقاید اخلاقی انسان‌ها می‌پردازد. به تعبیر دیگر، اخلاق توصیفی نشان می‌دهد که به عنوان مثال، چند درصد انسان‌ها عقیده دارند «کشتن، همیشه اشتباه است». هدف اخلاق توصیفی، توصیف یا تبیین نظام‌ها و اصول اخلاقی موجود و پذیرفته شده از سوی افراد و جوامع است (وارنوک، ۱۳۸۷: ۳۳).

فرا اخلاق به بررسی مسائل هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و معناشناختی می‌پردازد که مبادی تصویری و تصدیقی علم اخلاق را فراهم می‌آورند، تا جایی که معیارهای لازم برای نقد اخلاق هنجاری را فراهم می‌آورد (همان، ۳۵).

اخلاق هنجاری به پرسش‌هایی از قبیل «فرد چگونه باید از لحاظ اخلاقی عمل کند؟» می‌پردازد و به نحوی معیارهای خوب و بد، یا درستی و نادرستی عمل را بررسی می‌کند. نتیجه تحقیق در این علم، فراهم آوردن اصول و احکام اخلاقی است و مفاهیم و گزاره‌های آن، توصیه و ترغیب یا نهی و منع اخلاقی را در بر می‌گیرند و از مخاطب، عمل به آن را طلب می‌کنند.

دانش‌های ناظر به اخلاق هنجاری را نیز می‌توان در سه قسم کلی طبقه‌بندی کرد: اخلاق غایت‌گرایانه، اخلاق فضیلت‌گرایانه، اخلاق وظیفه‌گرایانه.

اخلاق غایت‌گرایانه بر آن است که یک عمل در ارتباط با نتایجش، خوب یا بد، و درست یا نادرست قلمداد می‌شود. بعضی بر این باورند که هنگامی یک عمل خوب و درست است که تنها برای شخص عمل‌کننده سودمند باشد. برخی دیگر اما معتقدند یک عمل خوب و درست، علاوه بر عامل، باید برای دیگران نیز سودمند باشد.

اخلاق فضیلت‌گرایانه بر آن است که فضیلت نوعی ویژگی نفسانی است، یا نوعی خصلت شخصیتی مطلوب، که با منش اخلاقی شناخته می‌شود. در تبیین مفهوم فضیلت می‌توان بر اموری از قبیل «صفت درونی»، «عادت و تمرین»، «انگیزه» و «پایه‌ای بودن برخی خصایص انسانی نظیر مراقبت» تأکید کرد.

اخلاق وظیفه‌گرایانه بر آن است که خوبی و بدی یک عمل، مبتنی بر نتایج آن نیست، بلکه ویژگی‌های خود عمل، یا انگیزه‌های ورای آن، خوبی و بدی یک عمل را مشخص می‌کند. نتایج عمل هرچه باشد، تأثیری در خوبی و بدی آن ندارد.

لویناس معتقد است هنگامی که سوژه در مواجهه با دیگری قرار می‌گیرد و چهره دیگری را کشف می‌کند، درمی‌یابد که چهره دیگری به‌مثابه یک گفتار یا زبان حامل، پیام‌ها و فرامین اخلاقی است (Critchley, 2004: 68). سوژه با دریافت این پیام‌ها و فرامین اخلاقی، در خود احساس وظیفه می‌کند که به دیگری احترام بگذارد و نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد. پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، صرفاً به دلیل حضور دیگری است و سوژه هیچ‌گونه چشم‌داشتی به آن ندارد. به تعبیر دیگر، سوژه به محض مواجهه با چهره دیگری، در خود احساس وظیفه می‌کند که به دیگری احترام بگذارد و با او رفتار اخلاقی داشته باشد. این احساس وظیفه سوژه در برابر دیگری، از میل سوژه به رابطه با دیگری حکایت می‌کند و میل سوژه به رابطه با دیگری، به تعامل اخلاقی میان سوژه و دیگری منتهی می‌شود. میل سوژه به رابطه و تعامل با دیگری، از میل وی به نامتناهی و کمال سرچشمه می‌گیرد.

در حقیقت، میل سوژه به رابطه با دیگری است که باعث می‌شود در خود احساس وظیفه کند که به دیگری احترام بگذارد و خود را در برابر او پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند (علیا، ۱۳۸۸: ۱۳۳). در فلسفه لویناس، با این موضوع که میل سوژه به احساس وظیفه او در برابر دیگری منجر می‌گردد، نمی‌توان نتیجه گرفت که ریشه این احساس وظیفه، به غایت‌گرایی می‌رسد؛ با این استدلال برای غایت‌گرایی که میل و

اشتیاق سوژه به نامتناهی و کمال بوده که او را ترغیب کرده تا با دیگری به احترام رفتار کند و خود را در برابر او پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند. میل سوژه به رابطه با دیگری، به معنای غایت‌گرایی سوژه نیست، زیرا سوژه، در میل به رابطه با دیگری و احساس وظیفه در برابر دیگری، به غایت آن توجهی ندارد، بلکه صرفاً به دلیل حضور دیگری است که میل به رابطه با دیگری پیدا می‌کند و سپس احساس وظیفه می‌کند که به وی با احترام رفتار کند. این احساس وظیفه همچون تکلیفی برای سوژه است که به دیگری تعلق می‌گیرد. به تعبیر دیگر، احساس وظیفه و تکلیف سوژه، صرفاً به دیگری که یک انسان است، تعلق می‌گیرد.

احساس وظیفه یا پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، صرفاً به دلیل حضور دیگری و احترام سوژه در برابر دیگری رخ می‌دهد، زیرا دیگری هنگامی که خود را در میدان نگاه سوژه قرار می‌دهد، چهره دیگری به مثابه یک گفتار یا زبان، حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است و سوژه نیز با دریافت این پیام‌ها و فرامین اخلاقی، در خود احساس وظیفه می‌کند که به دیگری احترام بگذارد و با او رفتار اخلاقی داشته باشد. این احساس وظیفه، چنانکه از نام آن نیز برمی‌آید، به واسطه قوه حسانی انجام می‌پذیرد (Levinas, 1991: 14)؛ بدین صورت که، سوژه باید حضور دیگری را با قوه حسانی درک کند تا این احساس وظیفه در او به وجود بیاید.

به نظر می‌رسد رویکرد اخلاقی سوژه در مواجهه با دیگری، از بین اقسام اخلاق هنجاری، به وظیفه‌گرایی نزدیک‌تر است، زیرا چنانکه بیان شد، وظیفه‌گرایی بر آن است که درستی و نادرستی یک عمل، مبتنی بر نتایج آن نیست، بلکه ویژگی‌های خود عمل یا انگیزه‌های ورای آن، خوبی و بدی آن را مشخص می‌کند. در فلسفه اخلاق لویناس نیز احساس وظیفه یا پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، مبتنی بر نتایج آن، و به تعبیر دیگر، سود و فایده‌ای که به دنبال آن می‌آید، نیست، بلکه صرف حضور و احترام به دیگری است که احساس وظیفه در سوژه را برمی‌انگیزاند.

مفهوم وظیفه‌گرایی در فلسفه اخلاق لویناس، به‌طور مستقیم در نسبت با دیگری معنا پیدا می‌کند (دیویس، ۱۳۸۶: ۱۵۵). سوژه صرفاً نسبت به دیگری احساس وظیفه می‌کند و نسبت به هیچ موضوع دیگری، احساس وظیفه ندارد. به تعبیر دیگر، لویناس صرفاً در برابر دیگری رویکرد اخلاقی دارد و نسبت به هیچ موضوع دیگری، رویکرد اخلاقی ندارد. بدین ترتیب، در فلسفه اخلاق لویناس، محور، دیگری است و سوژه هنگام مواجهه با چهره دیگری، در خود احساس وظیفه می‌کند که نسبت به او پاسخگو و مسئولیت‌پذیر باشد. مفهوم وظیفه‌گرایی در فلسفه لویناس، نه بر اساس قوه عقلانی، بلکه بر اساس قوه حسانی توجیه می‌شود. توجیه مفهوم وظیفه‌گرایی بر اساس قوه عقلانی، به پیش از مواجهه با چهره دیگری برمی‌گردد. سوژه پیش از مواجهه با چهره دیگری، شناساگر است و تمام موضوعات را بر اساس جهان‌بینی خود درک می‌کند. در این شرایط، مفهوم وظیفه‌گرایی بدین معناست که سوژه به واسطه قوه عقلانی، قواعد و قوانین اخلاقی را وضع یا کشف می‌کند و وظیفه دارد مطابق با این قواعد و قوانین اخلاقی، رفتار کند. در این وضعیت، اختیار و آزادی سوژه متعین می‌شود.

توجیه مفهوم وظیفه‌گرایی بر اساس قوهٔ حسانی، به بعد از مواجهه با چهرهٔ دیگری برمی‌گردد. سوژه هنگام مواجهه با دیگری، بر اساس قوهٔ حسانی درمی‌یابد که چهرهٔ دیگری در برابر او قرار دارد و سپس، چهرهٔ دیگری را به‌مثابه یک گفتار یا زبان می‌بیند که حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است (Levinas, 1969: 80) و در خود احساس وظیفه می‌کند که این پیام‌ها و فرامین اخلاقی را در رفتار خود بروز دهد. می‌توان گفت تا سوژه بر اساس قوهٔ حسانی، حضور دیگری را درک نکند، مفهوم وظیفه‌گرایی برای وی بی‌معناست و در خود احساس وظیفه نمی‌کند که با دیگری به‌احترام رفتار کند و خود را نسبت به دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر بداند. اگر بپذیریم این قوهٔ عقلانی است که مفهوم وظیفه را تعیین می‌بخشد، آن‌گاه می‌توانیم بپذیریم که دامنهٔ وظایف اخلاقی سوژه، نسبت به موضوعات دیگر، بیشتر می‌شود و سوژه صرفاً در برابر یک انسان احساس وظیفه نمی‌کند. سوژه وظیفه دارد مطابق با قواعد و قوانین اخلاقی رفتار کند و در یک موقعیت، ممکن است قوهٔ عقلانی به‌عنوان مثال، احترام به حقوق حیوانات را نیز دارای رویکرد اخلاقی تشخیص بدهد. در چنین شرایطی، سوژه در خود احساس وظیفه می‌کند که به حقوق حیوانات احترام بگذارد و خود را در برابر آنان مسئولیت‌پذیر بداند.

در ساختار فلسفهٔ اخلاق لویناس، هنگامی که سوژه در مواجهه با چهرهٔ دیگری قرار می‌گیرد، در خود احساس وظیفه می‌کند که با دیگری به‌احترام رفتار کند و با او رفتار اخلاقی داشته باشد. در این وضعیت، دیگری، محور رویکرد اخلاقی قرار می‌گیرد و سوژه صرفاً خود را در برابر دیگری پاسخگو و مسئولیت‌پذیر می‌داند. در این شرایط است که می‌توان از زندگی اخلاقی سخن گفت (دیویس، ۱۳۸۶: ۱۶۳). سوژه میل به رابطه با دیگری دارد. رابطه با دیگری باعث می‌شود تعامل اخلاقی میان سوژه و دیگری شکل بگیرد. این پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه در برابر دیگری، که از احساس وظیفهٔ سوژه سرچشمه می‌گیرد، باعث می‌شود سوژه در مسیر زندگی اخلاقی گام بردارد که در آن، می‌تواند هویت اخلاقی خود را پیدا کند و استعدادهای اخلاقی خود را پرورش دهد تا به کمالات اخلاقی دست پیدا کند. در حقیقت، استمرار زندگی اخلاقی، زمینه‌ساز موقعیتی می‌شود که سوژه در آن میل خود را به نامتناهی و کمال به‌منصهٔ ظهور می‌رساند.

از این‌رو، سوژه مد نظر لویناس، بدون در نظر گرفتن هیچ غایتی، به دیگری احترام می‌گذارد و با او رفتار اخلاقی دارد. سوژه به‌صرف حضور دیگری، و به‌دلیل انسان بودن دیگری، به او احترام می‌گذارد و با او رفتار اخلاقی دارد. این پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری سوژه صرفاً بر انسان دلالت می‌کند (علیا، ۱۳۸۸: ۸۱). این احساس وظیفه از روی اجبار نیست، بلکه بر مبنای میل رابطه با دیگری و تعامل با او انجام می‌پذیرد، و این میل رابطه با دیگری و تعامل با او، اختیار سوژه را جهت می‌دهد و آزادی او را عینیت می‌بخشد. پس مفهوم وظیفه‌گرایی در فلسفهٔ لویناس، با مفهوم وظیفه‌گرایی به‌عنوان یکی از اقسام اخلاق هنجاری، نزدیک است؛ گرچه تفاوت‌هایی نیز با آن دارد. در فلسفهٔ لویناس دیگری یا انسان، متعلق مفهوم وظیفه‌گرایی قرار می‌گیرد، به‌همین منوال متعلق مفهوم وظیفه‌گرایی به‌عنوان یکی از اقسام

اخلاق هنجاری، بسته به ساختار و اندیشه‌های فلسفی، می‌تواند متفاوت باشد؛ از قبیل اینکه متعلق احساس و وظیفه می‌تواند انسان، محیط زیست، حقوق حیوانات و... باشد.

نتیجه

در ساختار فلسفه اخلاق لویناس، دیگری مورد توجه قرار می‌گیرد. لویناس با عطف توجه به دیگری، از سوژه محوری که قدمتی به‌درازای تاریخ فلسفه دارد، فاصله می‌گیرد. دیگری برای لویناس، عامل اخلاقی است. هنگامی که سوژه در مواجهه با دیگری قرار می‌گیرد و چهره دیگری را می‌بیند، درمی‌یابد که چهره حامل پیام‌ها و فرامین اخلاقی است و با دریافت این پیام‌ها و فرامین اخلاقی، بر خود لازم می‌داند که به دیگری احترام بگذارد و با او رفتار اخلاقی داشته باشد.

سوژه از اساس، میل به رابطه با دیگری دارد، این میل، خود، از میل سوژه به نامتناهی و کمال برمی‌خیزد و به‌نوعی یک میل بنیادین و متافیزیکی است که در ذات سوژه نهفته است. هنگامی این میل بنیادین و متافیزیکی در سوژه بیدار می‌شود که سوژه در مواجهه با چهره دیگری قرار بگیرد. پیش از این مواجهه، سوژه صرفاً یک شناسنده است و تلاش می‌کند تمام امور و موضوعات گوناگون را با رویکرد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی بررسی نماید و سپس، آنها را تحت سیطره و انقیاد خود درآورد تا در جهت رفاه و منافع خود هماهنگ نماید. اما هنگام مواجهه با چهره دیگری، میل به رابطه و تعامل با دیگری در سوژه بیدار می‌شود و با توجه به اینکه میل به نامتناهی و کمال دارد، با میل به رابطه با دیگری و تعامل با او، در مسیر نامتناهی و کمال گام برمی‌دارد. بدین ترتیب، سوژه با میل به رابطه با دیگری و تعامل با او، رویکرد اخلاقی در پیش می‌گیرد.

از این‌رو، می‌توان گفت سوژه در مواجهه با چهره دیگری، هویت حقیقی خود را که یک هویت اخلاقی است، پیدا می‌کند و با پرورش استعدادهای اخلاقی خود، در مسیر نامتناهی شدن و کمال گام بر می‌دارد. استمرار این مسیر اخلاقی و در پیش گرفتن رویکرد اخلاقی، به زندگی اخلاقی منتهی می‌شود. زندگی اخلاقی برای لویناس به‌مثابه یک قلمرو استعلایی است که سوژه در آن با میل به رابطه با دیگری و تعامل اخلاقی با او، ذات حقیقی خود را که یک ذات اخلاقی است، توسعه می‌دهد و درصدد شکوفایی آن برمی‌آید. سوژه در درون زندگی اخلاقی، صرفاً یک سوژه شناساگر نیست، زیرا هویت اخلاقی خود را پیدا کرده و رویکردی کاملاً اخلاقی دارد. در اینجا، دیگری به‌مثابه یک منجی رهایی‌بخش برای سوژه عمل می‌کند، به نحوی که او را از رویکرد سوژه‌محوری می‌رهاند و به درون زندگی اخلاقی سوق می‌دهد.

سوژه در درون زندگی اخلاقی خود با دیگری مواجه می‌شود و ممکن است در کنار آنها، شخص سومی هم حضور داشته باشد که چهره او نیز برای سوژه، بر پیام‌ها و فرامین اخلاقی دلالت کند. حضور سوژه و دیگری و شخص سوم یا اشخاص دیگر در زندگی اخلاقی، به شکل‌گیری جامعه اخلاقی یا نظام سیاسی اخلاقی منجر می‌شود که سوژه‌ها در آن، در کمال آرامش، صلح، برابری و عدالت در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و به یکدیگر خوش آمد می‌گویند.

بر این اساس، می‌توان از اختیار، مسئولیت نامتناهی، احساس وظیفه و شخص سوم، به‌عنوان مؤلفه‌های زندگی اخلاقی نام برد. سوژه در زندگی اخلاقی، با اختیار و اراده خود، در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد و پیام‌ها و فرامین اخلاقی را دریافت می‌کند. پذیرش مسئولیت نامتناهی و احساس وظیفه نسبت به دیگری، یا حتی نسبت به شخص سوم، به‌معنای محدود نمودن اختیار و آزادی سوژه نیست. در ساختار فلسفه اخلاق لویناس، با پذیرش مسئولیت نامتناهی و احساس وظیفه اخلاقی نسبت به دیگری یا شخص سوم است که اختیار و آزادی سوژه تعیین پیدا می‌کند.

به نظر می‌رسد در بین مؤلفه‌هایی که برای زندگی اخلاقی برشمردیم، مفهوم احساس وظیفه از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا هنگامی که سوژه در مواجهه با چهره دیگری قرار می‌گیرد، در خود احساس وظیفه می‌کند که به دیگری احترام بگذارد و با او رفتار اخلاقی داشته باشد. این مفهوم احساس وظیفه که از تعهد درونی سوژه نسبت به دیگری حکایت می‌کند، هنگام مواجهه با چهره دیگری، یا در حضور و همسایگی دیگری، صرفاً به‌دلیل انسان بودن دیگری شکل می‌گیرد و هیچ‌گونه غایت و چشم‌داشتی نمی‌توان برای آن تصور کرد. بدین ترتیب، می‌توان گفت مفهوم احساس وظیفه در ساختار فلسفه اخلاق لویناس، به مفهوم وظیفه‌گرایی به‌عنوان یکی از اقسام اخلاق هنجاری، نزدیک است.

یادداشت‌ها

- 1 The same
- 2 The other
- 3 Infinite responsibility

منابع

- دیویس، کالین (۱۳۸۶) *درآمدی بر اندیشه لویناس*، ترجمه مسعود علیا، تهران: حکمت.
- علیا، مسعود (۱۳۸۸) *کشف دیگری همراه با لویناس*، تهران: نی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷) *تاریخ فلسفه؛ ج ۶: از ولف تا کانت*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران: سروش.
- وارنوک، مری (۱۳۸۷) *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*، ترجمه ابوالقاسم فنایی، قم: بوستان کتاب.
- Critchley, Simon (2004) "Introduction", *The Cambridge Companion to Levinas*, ed. by S. Critchley and R. Bernasconi, Cambridge University Press.
- Levinas, Emmanuel (1969) *Totality and Infinity: An Essay on Exteriority*, trans. by Alphonso Lingis, Pittsburgh: Duquesne University Press.
- , (1991) *Otherwise Than Being: Or Beyond Essence*, trans. by Alphonso Lingis, Springer.
- Peperzak, Adriaan (1993) *To The Other: An Introduction to the Philosophy of Emmanuel Levinas*, Purdue University Press.
- Shaw, Joshua (2008) *Emmanuel Levinas on the Priority of Ethics: Putting Ethics First*, Cambria Press.